

- رومی و دراهم کسروی و جنوری معمول بود • بفرموده او حجاج یوسف سکه بر درهم زد •
 و طائفه چنان سرانند که حجاج دراهم مفرشته را خالص گردانید و سکه الله احد و الله الصمد^(۲)
 زدند • و نام آن دراهم مکرهه شد برای آنکه احترام نام قدسی نمیشود یا مردم از تغییر
 بدین نام خوانده • و بعد از حجاج عمر بن عبیده در زمان حکومت یزید بن عبد الملک
 در دارایی عراق دراهم را بهتر از حجاج ساخت • و سپس خالد بن عبد الله قسری^(۳)
 وای عراق پاکتر گردانید • و بعد از یوسف عمر جودک را بکمال رسانید • و گویند اول
 کسی که درهم زد مصعب بن زیور بود و او را بگونگون وزن نشان دهند ده یا نه یا شش
 یا پنج یا اندازه پنج مثقال • و گویند بیصحت قیراطی و دوازده قیراطی و ده قیراطی بود •
 فاروق از هر نوع درهمی برگرفت و چهارده قیراطی که سبک آن باشد مسکوک گردانید •
 و طائفه چلیبی گذارند در زمان عمر چندگونه درهم روانی داشت هشت دانگی که او را بنلی^(۴)
 گفتند • (بفتح با و سکون غین منقوط و کسر لام و سکون یای ثنثانی) منسوب براس
 بغل • او صاحب عیار بود • بفرموده عمر خطاب سکه بر درهم زد • و بعضی گفته اند
 (بفتح قین منقوط و تشدید لام) منسوب به بغل که نام^(۵) ده است • چهار دانگی که او را
 طبری نامیده سه دانگی او را مغربی خوانده یک دانگی یعنی نام مجموع^(۶) را
 برگرفته نیمه را یک وزنه گردانید • فاضل خجندی گوید درهم در پیشین روزگار دوگونه بود ۱۵
 نام^(۷) هشت دانگی و شش دانگی (دانگ از آن دو قیراط و قیراط دو طسوج و طسوج دو حبه)
 ناقص چهار دانگ و کسری • دیگر گفتار فراوان است •
 دینار • زرین نقدیست^(۸) بوزن^(۹) مثقال بقدر درهم و سه سبع • گویند مثقال شش
 دانگ است هر دانگ چهار طسوج و طسوج دو حبه و حبه دو جو و جو شش خردل و
 خردل دوازده فلس و فلس شش فتیل و فتیل شش نقیر و نقیر شش قطمیر و قطمیر ۲۰
 دوازده ذره • پس برین تقدیر هر مثقال نود و شش جو باشد • و آن سکه است که زرا

(۱) [ض د] چنان گویند • (۲) [ه] صمد • (۳) [ف ا] زد •

(۴) [ض د] عمر بن عبیده • در [ف ا] صای لیست • (۵) [ه] قشیری • [ف] قشیری •

[ا] قشیری • [ض د] قشری • (۶) [ف ا] پاکتر برگردانید • (۷) [ض د] مصعب •

(۸) [ض د] نام ذمی است • (۹) [ه] طبری یا طری • [ض] طبری • [د] طبری •

[ف ا] بطری • (۱۰) [ه] یک دانگی • [ض د] یک دانگ • در [ف ا] این لفظ نیست •

(۱۱) این جمله موثق [ه] است • [ف ا ض د] مجموع را برگرفته عبد را پاک وزن گردانید •

(۱۲) [ض د] نام • (۱۳) [ف ا] بوزن مثقال آن بقدر •

بدان برگشند و نیز زربست مسکوک و از برخی کناشات [۶] باستانی چنان آگهی شود که
مثقال یونانی غیر معمول است و کمتر است بدو قیراط و نیز درهم یونانی مخالف
درهم دیگر است بکاستگی سُدس یا ربع مثقال *

آئین سوزن بازگان در طلا و نقره و جز آن *

- ۵ بهای یک تولچه دهبائی یک مهر گرد یازده ماشگی * و اگر ربع بان کم
باشد بیک مهر یک تولچه و دو سرخ بگیرند * و اگر نیمه کم شود یک تولچه
و چهار سرخ * و اگر سه ربع کم شود یک تولچه و شش سرخ * و اگر طلای
نُهبائی باشد بیک مهر یک تولچه و یک ماشه باز ستانند * و همچنان در موهن
کمی هر بانی ماشه افزون بگیرند *
- ۱۰ سوداگر بصد لعل جلای مد و سی تولچه و دو ماشه و نیم سرخ و ثمنی از
طلای مَن که هشت و ربع بان^(۱) عیار دارد باز خرد * و بیست و دو تولچه و ده
ماشه و نیم سرخ کم در آتش بصوزد و بظاکِ خلص آمیزد و مد و هفت تولچه و چهار
ماشه و یک سرخ و ثمن طلای خالص باقی ماند * چون بوالا سکه بلندنامی گیرد
مد و پنج مهر انتظام یابد و نرد یک نیم تولچه^(۲) طلا بنرخ چهار روپیه * و از خاکِ خلص
۱۵ دو تولچه و یازده ماشه و چهار سرخ طلا و یازده تولچه و یازده و نیم ماشه و نیم سرخ نقره
بدست افتد * ارج هر دو سی و پنج روپیه و دوازده و نیم تنگه * همگی حاصلِ طلای
مذکور مد و پنج مهر و سی و نه روپیه و بیست و پنج دام * ازین جمله دو روپیه
و هزده و نیم دام کارگران دست مزد خود ستانند بروشه که گذارش یافت * پنج
روپیه و هشت دام و هشت جیتل را مصالح بکار رود * برای پاک ساختنِ طلای اصل
۲۰ یک روپیه و چهار دام و یک و نیم جیتل خرج شود (بیست و شش دام و شانزده و
نیم جیتل پانچ دشتی * چهار دام و بیست جیتل سلونی * یک دام و ده جیتل آب *
یازده دام و پنج جیتل سیاب) * و برای کارکردنِ خاکِ خلص چهار روپیه و چهار دام
و شش جیتل و ربع (بیست و یک دام و هفت جیتل و ربع انگشت * سه روپیه و بیست
و دو دام و بیست و چهار جیتل سرب) * و شش روپیه و سی و هفت و نیم دام را

(۱) [۶] کناشات * [۱] کناشات * [۵] کناشات * در حاشیه [۴] بمعنی گردارها *

[۵] کناشات * (۲) [۵] توله * (۳) در [۵] نیست *

(۴) در [۵] نیست *

(۳) [۵] بنزدیک *

صاحب مال بآن عنوان ستاند که طلا را بدان فائده وام کرده بود و اگر سرمایه خالصه باشد این وجه بدیوان بازگردد * و صد مهر لعلی جلایی در بدل طلا بردارد * و دوازده رویه و سی و هفت دام و سه جیتل و نیم سود گویان بستاند * و پنج مهر و دوازده رویه و سه نیم دام در خالصه فراهم آید * و بهمین شماره سود بازگازان *

اگرچه بپند طلا آورند لیکن در شمالی کوهسار این سرر فراوان بود و در نیت نیز پیدائی گیرد * و از ریگ دریای گنگ و سفد بآئینه که در کارکرد سلولی گذارش یافت فراهم آید * ریگ بیشتر دریاهای این بوم با طلا آمیخته است لیکن بواسطه افزونی رنج و بهارجی خرج بهر ساحل این کار سرانجام نیابد *

سیم پاک را بیک رویه یک تولچه و دو سرخ خرید نماید و به نهصد و پنجاه رویه نهصد و شصت و نه تولچه و نه و نیم ماشه بستاند * در شوشه کردن پنج تولچه و پنج ۱۰ سرخ ربع کم بسوزد * و هزار و شش رویه انتظام یابد و سیم بیست و هفت و نیم دام برو افزاید * دو رویه و بیست و دو دام و دوازده جیتل دست مزد کارگران (ترازوکش پنج دام و هشت جیتل ربع کم چاشنی گیر سه دام و چهار جیتل و ربع گذارگر شش و نیم دام ضراب دو رویه و یک دام سنگچی^(۳) شش و نیم دام) * و ده دام و پانزده جیتل را مصالح (ده دام برای انگشت و پانزده جیتل را آب) * و پنجاه رویه و سیزده دام بدیوان جواب ۱۵ گوید * باقی نهصد و پنجاه رویه موطن نقره برگردد و سه رویه و بیست و یک دام و ده و نیم حصه سود اندرزد * چون بازگان سیم ناسوه برگرفته بخانه خود پاک سازد فراوان سود برگیرد * و درین هنگام که بهر قریب سکه رسد چندان فائده بر ندارد *

نقره لری و شاهی و دیگر آغشته را بیک رویه یک تولچه و چهار سرخ خرید شود چنانچه به نهصد و پنجاه رویه نهصد و نود تولچه پنج ماشه کم برگیرند * چهارده تولچه و ده ماشه و یک ۲۰ سرخ در سبائی بسوزد و در صد تولچه یک و نیم تولچه کاسته گردد * و چهار تولچه و یازده ماشه و سه سرخ هنگام شوشه ساختن در کارکرد گذارگر بآتش رود * و یک هزار و دوازده رویه سرانجام یابد * و از خاک کهرل سه و نیم رویه برآید * چهار رویه و بیست و هشت دام ربع جیتل کم مزدوری بود (ترازوکش پنج دام و هشت جیتل ربع کم سبک دو رویه و نوزده جیتل قرص کوب چهار دام و نوزده جیتل چاشنی گیر سه دام و چهار جیتل گذارگر ۲۵

(۱) [ف] و بهمین شماره رود * بازگازان اگرچه الخ //

(۲) [ف ا] و سه و نیم //

(۳) [ض د] بتکھی //

(۴) [ض] گذارش //

شش و نیم دام شراب دو روپیه و یک دام تسبیح^(۱) شش و نیم دام) * پنج روپیه و بیست
و چهار دام و پانزده جیتل در ناگزراں آن بکار برند (پنج روپیه و چهارده دام سرب * ده دام
انگشت * پانزده جیتل آب) * پنجاه روپیه و بیست و چهار دام ببارگاه سلطنت سپارند *
و نهصد و پنجاه روپیه بدل نقره * چهار روپیه و بیست و نه دام فائده اندوزد * و بسا هنگام
نقره را ارزان بر خورد و فراران سود بردارد *
۱۰

یک من مس بهزار و چهل و چهار دام بدست افتد سیرے به بیست و شش
دام و دو و نیم جیتل * یک سیر در آتش بگذارد * و از سیرے می دام فراهم آید
همگی یک هزار و یکصد و هفتاد دام نقش پذیر گردد * از آن میان سرمایه بزرگان
برگیرد و هزده دام و نوزده و نیم جیتل را فائده گویند بردارد * و می و سه دام و ده جیتل^(۵)
۱۰ بمزدوری رود * و پانزده دام و هشت جیتل بخرج ناگزیر (سیزده دام و هشت جیتل
انگشت * یک دام آب * یک دام برای گل) * و پنجاه و هشت و نیم دام دیوان
اعلی باز ستاند *

آئین پیدایش فلوات *

ایزد جهان آفرین چهار آخشیج را بر افروخت و شگرف پیکرها بر افراخت * آتش
۱۵ گرم خشک سبک علی الاطلاق هوا گرم تر سبک مضاف آب سرد تر گران مضاف
خاک سرد خشک گران مطلق * حرارت سبکی آرد و ورودت گرانی * رطوبت باسانی
اجزا را از هم جدا سازد و بیوست از جدائی باز دارد * بدین نیرونگ سازی چهارگونه
مربک هستی یافت آثار علوی معادن نبات حیوان * از تابش آفتاب و جزآن اجزای
آبی سبکتر شده با هوای برآمید و بالا گراند * آن آمیخته را بخار گویند * و اجزای
۲۰ خاکی بسبب آن با هوا آمیزش یافته بالزوی نماید * آنرا دخان نامند * و گاه اجزای
هوایی نیز بدو برآمید * و برخی حکما بخار را بر هر دو گذارش کنند لیکن آنچه از اجزای
آبی پیدا می شود آنرا بخار تر و بخار آبی گویند و آنچه از اجزای خاکی پدید آید بخار
خشک و بخار دخانی * ازین دو بروری زمین ابر و باد و باران و برف و جزآن سرانجام گیرد

(۲) [ف ا] در گداز آن *

(۱) [ض] بتکی * [د] بتکی *

(۳) [ض د] نقره را بوزن تر خورد *

(۳) [ف ا] رسانند //

(۶) [ف] آتش گرم و سبک *

(۵) [ض د] جیتل مزدوری رود //

و در درون زلزله و چشمه و کان • بخار را بمنزله جسم و دخان را بمنزله روح پندارند • و از هر کدام باختلاف چگونگی و چندی مایه فرار از انواع بجلوه گاه هستی در آید چنانچه دانش نامه ها باز گوید •

کافی از پنج بیرون نباشد آنچه نگذارند از خشکی چون باقوت و از قریب چون سیماب و آنچه بگداز رود یا نه خایسک پذیرد و نه بآتش افروزد مانند زاک یا پذیرد • خایسک نکند و بآتش بسوزد چون گوگرد یا پذیرای خایسک باشد و بآتش افروزش نیابد مثل زر • گداختن جسم روانی اجزای آن از جهت تلای خشک و تره و خایسک پذیری فرورفتن جسم بوجهی که فراخی بتدریج در درازا و پهنا پدید آید بے آنکه چیزی از آن جدا شود یا بدان پیوندد •

چون بخار با دخان برآمیزد بروجهی که نخستین در قدر زیاد باشد و پس از آمیزش ۱۰ و نضج تمام افروزش آفتاب او را ببرند سیماب پدیدار گردد • و چون هیچ جزوه از دخان خالی نبود خشکی درو محسوس شود و با دست نهامیزد و بگیرد • و از آنکه بستگی این بحرارت است گرمی او را نکشاید •

و اگر نزدیک باعتدال آمیزش یابند رطوبت لزج چربه پدید آید و هنگام خمیر شدن اجزای هوایی در شود و برودت بسته گرداند • آن مشتعل باشد • ۱۵ اگر دخان و چربی قدری زیاد است کبریت بوجود آید و آن سرخ است و زرد و کبود و سفید • و اگر دخان بیش و چربی اندک زرنیج گردد و آن سرخ و زرد باشد • و اگر بخار بیش بود پس از بستگی جوهر نفاذ شود سیاه و سفید • و چون سبب بسته شدن برودت است بحرارت بگدازد • و از فزونی دهنیت و رطوبت لزج آتش درگیرد و از افزایش رطوبت خایسک نپذیرد • ۲۰

با آنکه سرمایه هستی اجساد سبعة سیماب و گوگرد بود پدید آمدن انواع از اختلاف در صفا و تفاوت در آمیزش و دگرگونگی تاثیر یکدیگر باشد • چون هردو را باجزای ارضی آمیزه نبود و صافی گوهر باشند و باهم طبع تمام یابند اگر کبریت سفید و اجزای سیماب افزون فلک پدیدار • و اگر هردو برابر اند و گوگرد سرخ و نیروی

(۱) [ض د ف ا] و در درون آن [یعنی زمین] زلزله الخ • (۲) [د] و دخان مثابه ||

(۳) [د] نگذارند || (۴) [د] با دوست نیامیزد • (۵) [د] آرد •

(۶) [ف ا] دگرگونگی را • (۷) [ف ا ض د] پدید آید • (۸) [د] اگر هردو

برابر اند و گوگرد سرخ نیروی • [ف ا] اگر هردو برابر اند گوگرد سرخ که نیروی رنگین

سلخن دارد • [ف د] اگر هردو برابر اند گوگرد سرخ و نیروی •

رنگین ساختن درو زر چهره افزود • و در همین صورت اگر بعد آمیزش و پیش از
طبع تام سردی بر بندد خارجینی صورت گیرد • و اورا آهن چینی نیز خوانند و در
معنی طلای خام بود • برخی قسمی از مس افکارند • و اگر آنها گوگرد صاف نباشد
و در آن افزونی سیماب بود و قوت سوزش هم آغوش مس بهم رسد • و اگر بیکدیگر
آمیزش شایسته نبود و سیماب افزون قلعی شود • و برخی گویند سرانجام نیابد
به صفائی هر دو • و اگر هر دو ردی^(۱) باشند و سخت مختلط و در سیماب تخلخل ارضی
و در کبریت نپرویی سوختن آهن بدید آید • و اگر درین صورت آمیختگی بر کمال
نبود و سیماب افزون سرب چهره افزود • این هفت گوهر را اجساد نامند و سیماب را
امّ الاجساد و کبریت را ابوالاجساد • و نیز زینق را روح و زرنج و کبریت را متابله^(۲)
۱۰. نفس پندارند •

و جست^(۳) که نزد برخی روح توتیاست و نزدیک سرب باشد در حکمت نامها
دیده نشد در هندوستان جالدو از مضائق صوبه اجمیر کان اوست •
و اهل^(۴) صنعت برانند رماس سیمبست جذام گرفتار و زینق نقره ایست مفلوج
و سرب زرجست مجذوم سوخته و نحاس زرجست خام • اکسیری پزشک آسا بمقابله
۱۱. با مماثله چاره نماید •

و دانشوران کرداردوست ازین اجساد مرگبات مذاعی برسانند و از آن^(۵)
زبور و ظروف و جز آن صورت گیرد • از جمله
سفیدرو • اهل هند آنرا کانسی گویند چهار سیر مس و یک سیر قلعی^(۶)
بگذار برده سرانجام دهند •

۲۰. روی • و آن چهار سیر مس و یک و نیم سیر سرب باشد • و اهل هند بهنگار
نامند (بفتح با و ها و نوین خفی و کاف فارسی و الف و را) •
برنج • هندی زاد پیتل خوانند (بکسر های فارسی و سکون های تختانی و

(۱) [د] سوزش • [ف ا ض] شورش • (۲) [ف] ردی • در دیگر نسخها روی •

(۳) [ف] مشابه • (۴) [ف ا] و جست که نزد برخی الخ • [ه] و جست نزد برخی •

[ض د] و جست نیز برخی • (۵) [ف ا] و اهل هند و صنعت •

(۶) [ض د] و در آن زبور • (۷) [ه] قلعی را • (۸) [ض د] هندوی •

فتح نامی فوقانی و لام) • آنرا بر سه نوع سازند ^(۱) اول آنکه سرد چکش خورد اجزای او دو و نیم سیر مس و یک سیر روح توتیا • دوم گرم چکش پذیرد از دو سیر مس و یک نیم سیر روح ^(۲) توتیا صورت گیرد • سوم چکش نخورد ^(۳) و در ریخته گری بکار برند • از دو سیر مس و یک سیر روح ^(۴) توتیا فراهم آید •

سیم ^(۵) ریخته • از سرب و نقره و نحاس ترکیب یابد • رنگ آن سیاه روشن در نقاشی بکار آید •

هفت جوش • چون خارجینی پدید ^(۶) نیست • از شش فلز ترکیب یابد • بعضی این را طالیقون گویند و برخی طالیقون را مس معمول انگارند •

اشت دهات (بفتح همزه و سکون شین و نامی فوقانی هندی و فتح دال و های خفی و الف و سکون نامی فوقانی) • مرکب از هشت چیز شش جوهر مفکور و روح ^(۷) توتیا و کانیسی • و همانا بهفت بار گردد •

کول پتر (بفتح کاف و سکون واو و لام و فتح های فارسی و سکون قای فوقانی و را) از در سیر سفیدرو و یک سیر مس پس رنگین و خوش نما صورت گیرد • و از قدسی اختراعات شاهنشاهی است •

۱۸ آئین گرانی و سبکی هر کدام •

نگارش یافت که مرکبات از آمیزه بخار و دخان وجود گیرد و آن هر دو از آخشیم سبک و گران • و نیز بخار تر و خشک گاه چنان باشد که قبل از امتزاج و بعد از آن نضج یابند و گاه ^(۸) در یک آئین دو حالت • بنابراین مرکبی که جزو آتشی و بادی او غالب بود بر جزو آبی و خانی سبکتر باشد از معدنی که جزو آبی و خانی او زیاده است • و همچنین هر معدنی که بخار او زیادتر کند بر دخان سبکتر باشد • از آنچه دخان او زیاده بود از بخار • و همچنین هر کانی که نضج بخار و دخان در وی بدتر گران تر باشد از آنچه بدان ^(۹) پایه نبود چه تداخل در اجزا و درآمدن هوا بیکر را گران نماید و سبک سازد • و ازین شناسائی دست آویز دریافت ثقل

(۲) [ف ا] چکش بخورد »

(۳) [ف ا ض] سیاه روش »

(۶) [ض د] و گاه یک لزان »

(۸) [ض د] مله »

(۱) [ف ا] روح توتیا فراهم آید »

(۳) [ف ا] روح توتیا صورت گیرد »

(۵) [ه] بدید نیست »

(۷) [د] معدن »

و خفیت هر چیز بدست آید • و یکی از گذشتگان تفاوت گرانی برخی در نظم در آورده • قطعه^(۱) •
 زرّی جَنّه هفتاد و یک درم سیماب • چهل و شش است و زرّ ارزیزی و هشت شمار
 ذهب مد است سرب پنجه و نه آهن چل • برنج و مس چهل و پنج نقره پنجه و چار
 و برخی این اندازه بحروف برگذارده • قطعه •

- نه فلز مستوی السجم را چون برکشی اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه
 زرّی زینق الم اسرب دهن ارزیز حل • نضه ند آهن یکی مس و غبّه مه روی ماه
 چون ازین فلزات قطعه چند در درازی و پهنایی و پری برابر گیرند در برکشیدن دگرگون
 بر آیند • برخی دانش اندوزان اختلاف مذکور را از دگرگونگی صور نوعیه انکارند و سبکی و
 گرانی و بر آمدن بر آب و فرو شدن درو و مختلف شدن اوزان در ترازوی هوایی و آبی بران اندیشند •
 ۱۰ و بعضی نیز بینان وزن نگاه همه را اندازه از آب گیرند • ظریف خاص بر سازند
 و اگر ~~بسیار~~ ^{بسیار} گردانند • و مد مد مثقال از آنها اندازند • هر قدر آب که بدر آوردن
 بیرون شود ازان تفاوت حجم و ثقل شناخته آید • هر چه آبش بسیار باشد حجم او زیاده
 بود و گرانی کمتر و آنچه آب او کم بود بر خلاف آن • چنانچه آب نقره در مقدار مذکور
 ده^(۷) مثقال ثلث کم است و آب طلا پنج مثقال و ربع • و چون قدر آب هر کدام از وزن
 ۱۰ هوایی او انداخته شود باقی مانده وزن آبی باشد • ترازوی هوایی آنست که هر دو پله
 در هوا بود و در آبی هر دو بر آب • چه گران را نیروی فرق فراوان بود هر آینه بصوب مرکز^(۸)
 بیشتر شتابد • و اگر یکی از دو بر سطح آب بود و دیگری در هوا هر آینه هوایی اگر چه
 سبکتر باشد فروتر شود چه هوا لطیف است به نسبت آب آن پایه مزاحمت فرسازد • و اگر
 آن آب بیرون شده کمتر از وزن جسم در آورده بود آن جسم در آب فرو رود • و اگر بیشتر
 ۲۰ باشد بر فراز آب ایستد • و اگر برابر باشد آن جسم چندان در شود که اعلای او با سطح
 آب برابر شود • و ابوریحان بیرونی جدولی بر نهاده برای مزید آگاهی آورده شد •

(۱) در [ه] زرّی جَنّه هفتاد و یک درم سیماب • چهل و شش صفر ارزیزی و هشت شمار •

و در حاشیه او نوشته است که صفر بمعنی گالی باشد • (۲) [ف] هفتاد •

(۳) [ه] در ارزیزی • (۴) [ف ا] این اندازه را • [ه] اندازه بحروف برگذارده بدین نمط •

(۵) [د] صفر • (۶) [ف ا] پری • [ه] هوایی • در [ض د] این لفظ نیست •

(۷) [ض د] در مثقال • (۸) [ف ا] بصورت مرکز • (۹) [ف] اعلای او •

وزن فلزات و جواهر در آب و قی که در هوا صد مثقال باشند •			وزن فلزات و جواهر در آب و قی که در هوا صد مثقال باشند •			مقدار آبها که بیرون شود بهنگام انداختن صد مثقال از فلزات و جواهر •			نامهای فلزات و جواهر •
مقایله	دوانق	طسوجات	مقایله	دوانق	طسوجات	مقایله	دوانق	طسوجات	
۱۰۰ ق	—	—	۹۵ ص	۴ د	۲ ب	۵ ز	۱ ا	۲ ب	طلا
۷۱ ما	۱ ا	۱ ا	۹۲ ص	۳ ج	۳ ج	۷ ز	۴ ب	۱ ا	سهماب
۵۹ نظ	۲ ب	۲ ب	۹۱ ص	۱ ا	۳ ج	۸ ح	۵ ز	۳ ج	سرب
۵۴ نک	۳ ج	۳ ج	۹۰ ص	۱ ا	۱ ا	۹ ط	۴ د	۱ ا	نقره
۴۹ مو	۲ ب	۲ ج	۸۸ نح	۴ د	۳ ج	۱۱ با	۲ ب	۳ ج	مفر
۴۵ ص	۲ ج	۲ ج	۸۸ نح	۳ ج	۲ ج	۱۱ با	۳ ج	۳ ج	نحاس
۴۵ ص	۳ ج	۵ [؟]	۸۸ نح	۲ ب	۳ ج	۱۱ با	۴ د	۳ ج	نحاس زرد
۴۰ م	۱ ا	۱ ا	۸۷ نر	۳ ج	۲ ب	۱۲ ب	۵ ز	۲ ب	آهن
۳۸ لح	۲ ب	۲ ب	۸۹ نو	۲ ب	۳ ج	۱۳ ب	۴ د	۳ ج	قلعی
۹۴ مد	۳ ج	۳ ج	۷۴ ص	۵ ز	۲ ب	۲۵ ک	۱ ا	۲ ب	یاقوت آسمانی
۹۴ مد	۳ ج	۳ ج	۷۴ ص	۲ ج	۳ ج	۲۹ کو	۸ ح	۳ ج	یاقوت سرخ
۹۰ ص	۲ ب	۲ ج	۷۲ ص	۳ ج	۲ ب	۲۷ کز	۵ ز	۲ ب	لعل
۹۹ مظ	۳ ج	۳ ج	۹۳ ص	۵ ز	۳ ج	۳۹ لو	۲ ب	۳ ج	زمرد
۹۷ سر	۵ ز	۲ ب	۹۲ ص	۵ ز	۳ ج	۳۷ نر	۱ ا	۳ ج	مروارید

مثنائیل	دوانق	طسوجات	مثنائیل	دوانق	طسوجات	مثنائیل	دوانق	طسوجات
۳۸ لج	۳ ج	۳ ج	۴۵ سد	۳ ج	۳ ج	۴۱ سا	۳ ج	۳ ج
۳۹ لط	۳ ج	۳ ج	۴۴ سد	۳ ج	۳ ج	۴۱ سا	۳ ج	۳ ج
۳۹ لط	۳ ج	۳ ج	۴۴ سد	۳ ج	۳ ج	۴۰ س	۳ ج	۱ ا
۴۰ م	۳ ج	۳ ج	۴۳ سج	۳ ج	۳ ج	۴۰ س	۳ ج	۳ ج

آئین^(۱) شبستان اقبال •

اورنگ نشین گیهان پیرای را از اندیشه^(۲) آبدی خواهش طراز آفرین گیرد و کارکرد بهابستگی گراید • بهکرستان حقیقت زار گردد و ظاهر چهره^(۳) معنی برکشاید • ازین رو فروغ پردگیان (که بزرگدانشان را بطلسم^(۴) کده طبیعت بود) گیتی خدیو را فروغ^(۵) بینش افزود و از نشیب تعلق^(۶) طراز وارستگی برآورد • و بگزین روش منزل آبدی پذیرفت و خاندانها نظام گرفت • از بزرگان هندوستان و دیگر کشورها خراستکاری فرمود^(۷) و بدین پیوند یکجتهی آشوبگاه دلیه آرامش یافت • و همچنان که از فروغ دیده^(۸) وری شایستگان بیرونی خدمت را از خاکستان خمول برداشته بلندپایگی بخشید پرستاران درونی را از پیش پینی باندازه هر یک پایه برافزارد • کوتاه^(۹) بین چنان پندارد که طای خاک آلود^(۱۰) را گوهرافروز^(۱۱) گردد و زرف نگاه داند • که اکسیرساز و کیمیاطرزی است • هرگاه رستن^(۱۲) چنان را دگرگون سازد و مس و آهن زر گردد و قلعی و سرب نقره شود اگر گرمی آدمی هیچ کسان را مردم گرداند چه شکفت •

• بیت •

چه لیگو زدند این مثل هوشمندان که اکسیر بخت است چشم بلندان •
همگی سرمایه^(۱۳) انتظام خردپرهزی زرف نگهی پایشناسی قدردانی کاردستی بردباری •

- (۱) در [ف ۱] آئین شبستان اقبال و آئین منزل در برورها و آئین فرود آمدن اردو و آئین چراغ افروزی پس از آئین نرخ اجناس نوشته اند • (۲) [ف] اندیشه • [۳] خواهش •
(۳) [ف ۱] فروغ زینت افزود • (۴) [ض ۵] برافزارد • (۵) [۳] دیگر کشور •
(۶) [ف ۱] فرمود • (۷) [ض ۵] خاک آلوده را • (۸) [۳] گوهرافروز گردد
[یعنی سلطان] • [ف ۱] گوهرافروز • [ض ۵] گوهرافروز کرد • (۹) [ف] زده است •

در خشمناکی بهنجار شتاب و بهر افزائی انداز گهر^(۱) شخوده را بشور بیللی بر سنجید و از خیال پرستی کناره گیرند * نهایش گری مردم زاد سترگ نعمت شناسد و بلاد دنیی گزیده بجوهر خرد نرساند *

و نیز بزرگ حصار بر سازد و دران منزل^(۲) دلکشا آسایش فرماید * و هر یک از پردگیان را که از پنج هزار افزونند جداگانه منزل نامزد گرداند * و جوق جوق بر ساخته بگزین خدمتها سرگرم دارد * پرستاران پارساگوهر بداروغی و دیدبانی هر گروه باز گذارد * و یکم از نیک ذاتان عفت سرشت را اشراف بردهد * بسای بیرون کارخانها آباد گردد و روزی هر یک در خور فراخ گرداند * اگر چه انداز بخشش بخامه درنگنجد لیکن ماهواره هر کدام مهین بانو از یک هزار و ششصد و ده رویه تا بیست و هفت * و برخی پرستاران حضور را از پنجاه و یک تا بیست و چنده را از چهل تا دو * و بر دربار خاص مشرفی درست قلم خدمت گذار مقرر فرماید * داد و ستد درونی را هر هفته نگاهدارد و نقد و جنس بنگارد * آنچه این گروه را خواهش * رود باندازه ماهیانه از تحویلداران درونی باز خواهند * یادداشت بمشرف آستانه رسد و از دید آن گنجور برونی سواره و درین بازخواست برات نگذرد * و بر آورد سالیانه نموده باجمال قبض نویسد و بهر اولیای دولت نشانمند گردد * و سپس بستگ خاص شاهنشاهی (که برای همین کار جدا ساخته اند) روئی گیرد * بدین سند خزانی کل زر حواله تحویلدار کل^(۳) درونی نماید * او بنگاشته آن بتکچ^(۴) بموالیداران جزو برونی بردهد * از آنجا ۱۵ بخدمت پذیران درونی اختصاص یابد و باز^(۵) وقت در ملونه شماره رود *

گرداگرد شبستان اقبال از درون سو پارسا زنان آگاه پاسبانی نمایند * خاصه بر درگاه عفت منشان شیوازیان زود یاب حاضر باشند * و بیرون در خواجه سرایان سعادت سگال انتظار خدمت برند * و بمسافری مذاسب راجهوتان اخلاص گزین بدیدبانی نشینند * و پس از آن برده داران جد گزین راستی طراز یتاق داری بها آرند * و از بیرون سو هر چهار طرف امرا ۲۰ واحدیان و دیگر سپاه مرتبه بمرتبه کشک دارند *

هرگاه بیگمان و زنان امرا و دیگر عفاف خواهند که بمعادت گزینش شرف اختصاص یابند نخست بخدمت پذیران درون آگهی شود و بشایستگی پاسخ گیرند و نوشته

(۱) [غ د] اندازه نگهرد * (۲) [ف ا] منزل *

(۳) [غ] ششصد و ده * [د] ششصد و هفت * (۴) [د] تاده *

(۵) [غ د] خواهش بردهد * (۶) [غ د] و باز وقت حسب در ملونه *

خود به پیشکاری دربار فرستند • هر قدر پرستار که در آن باشد بیرون شتابند • و برخی خاصان تا یک ماه رخصت نمایند •

و خدیو عالم با وجود پاسبانان راستی منش ژرف نگریع خویش باز ندارد و بختی کاری بجا آورد •

آئین منزل در یورشها •

همگی آن دشوارگذار لیکن لختی که در شکارها بکار بندند و در سفرهای نزدیک انتظام یابد می نویسد و نمونه برمی نگارد • نخست گلابار (بضم کاف فارسی و لام و الف و با و الف و را) شگرف حصار بست گیتی خداوند بروی کار آورد • در و دریند آن بس استوار و بقفل و کلید بست و گشاد پذیرد • از صد گز در صد کم نباشد • در شرقی کنار آن بارگاه ۱۰ دوسر ف پنجاه و چهار خزانه دار بدرازا بیست و چهار گز و پنها چهارده گز بر پا کنند و درون چوبین راوتی بزرگ ایستاده شود و پیرامون آن دیگر سراپردها برافرازند • پیوست آن چوبین کاخ دو آشیانه اساس یابد و آن پرستش کند گیهان خدیو باشد • فرار این بر شده مسکاه کورنش دهند • پرستاران درونی بی دستوری بدان در نشوند • بیرون آن بگزین آئینه بیست و چهار چوبین راوتی بدرازا ده گز و پنها شش گز برافراشته آید • هر یک ۱۵ بقذاتها جدا گردد • گزیدگان مشغولی دولت در آن مشورت گزینند • و نیز چندین خرگاه و خیمه بر پا شود و بخاصان اختصاص یابد • سائبانیهای اردوزی و ریفتی و مصلی زینت برافرازند • و پیوست آن بطول و عرض شصت گز گلیمی سراپرده ایستاده کنند • و خیمه چند در آن ترتیب یابد • اردو بیگیان و دیگر زنان پارسا را آرامش جا باشد • و بیرون آن تا در لختخانه خاص صد و پنجاه گز طول و صد گز عرض معنی دلکشا ۴۰ بر آرایند و مهنایی نامند • و از هر دو طرف آن به پیشین نمط سراج شکره افزاید • و در هر دو گز چوب شش گزی که یکت گز در زمین باشد و در سر آن قبه برنجی آنرا بدر طناب بیرون و درون استوار گردانند • و دیدبانان بر نمط گذارش پانته پاسبانی نمایند • میانک این نشاطگاه صفت بر سازند و بران نمگیر چهارچوبه سائبانی گند شادانگاه کشور خدا

(۱) [ف] در و بند آن • [دنی] و دریند آن • (۲) [ض] صد گز •

(۳) این لفظ در [ف] نیست • (۴) [ف] بیرونی آن • (۵) این لفظ در [ف] نیست •

(۶) [ف] قبه برنجی آرایند و طناب الخ • (۷) [ا] صفت بر سازند •

(۸) [و] کند • [ض] کنند • [ف] نمایند •

بعشرت برنشینند بجز خاصان بار نیابند * پیوست گلال بار دوازده شقه سی گزی دانه
 بندد^(۱) و در آن بدین فضا کشاید و در آن چوبین راوتی ده گزی و زمین دوز چهل خوانه
 بپارایند * و دوازده شامیان دوازده گزی بران سایه افکند * بقنای چند جدا
 سازند * این خلوتگاه را ^(۲) ایچکی خانه نامند * و در هر نشیمن کلاه صحت خانه بگزین روش
 آماده سازند * گیتی خداوند طهارتخانه را بدین نام خواند * و پیوست آن صد و پنجاه *
 گز طول و عرض کلیمی بوده سرای شانزده شقه سی و شش گزی مربع برپا سازند * بدستور
 پیشین چوب و قبه زیست افزاید * و در میان جا بارگاه بزرگ هزار فرش ایستاده کفند *
 هفتاد و دو خزانه دارد و پانزده گز سرف اوست * بران قلندری برافرازد بسای خیمه
 از موم جامه و جز آن سبکتر سازند و بر بالا گیرند * در بارش و تابش صومند آید * و گرداگرد
 آن پنجاه شامیان دوازده گزی سایه اندازد * و این دولتخانه خاص را نیز در و دربند *
 باشد * امرای بزرگ و اعیان سباه را بخشیان حکم گرفته گذارند و در سرآغاز هر ماه
 دستوری^(۳) بار تازگی یابد * و درون و بیرون را بنگارین فرشها بپارایند و گلزاره شگرف نمودار
 گردد * و بیرون این سیصد و پنجاه گز را طناب کشیده شود و در هر سه گز چوب استوار
 کنند * گرداگرد آن مردم بدیده بانی^(۴) ایستند * این دیوارخانه عام باشد * از همه صو کشکداران
 به پیشین دستور آگهی ورزند * و از مختلای این نشاطگاه بدوری دوازده طناب شصت گزی *
 نقارخانه جای گیرند و در میان^(۵) این فضا آکاس دبه برافروزند *
 چند نگارش یافته همراه گیرند و فرایشان چابک دست یکی را در سوزمین که میوان منزل
 گزیده باشند ایستاده کنند و آن دیگر را پیش^(۶) برده برآرایند و انتظار گرامی مقدم برند *
 هر کدام را صد نیل و پانصد شتر و چهار صد ارابه^(۷) و صد چهار بردارند و پانصد سوار^(۸)
 منصب دار و احدی و جز آن و هزار فرش ایرانی و تورانی و هندی و پانصد بهلدار و صد *
 سقا و پنجاه درودگر و خیمه دوز و مشعلچی و سی چرم دوز و صد و پنجاه خاکروب
 پیورسته خدمت گزینند * ماهواره پیاده از دروست و چهل دام تا صد و سی *

(۱) [ض د] و پیوسته * (۲) [ض د] بندد *

(۳) [ض د] خلوت خانه * (۴) [ا] ایچکی * [ف ا] ایچکی * [ض] ایچکی *

[د] ایچکی یا ایچکی * (۵) [ا] آن * [ف ا ض د] بین * (۶) [ف] امرای *

(۷) [ا] دستوری بار الخ * [ف ا ض د] همراه دستوری باز تازگی * (۸) [ض د] بایستاده *

(۹) [ا] کوشک * (۱۰) [ا] میان * (۱۱) [ا] پیش برده * [ف ا ض د] پیش برده *

(۱۲) [ض د] مرابه * (۱۳) بین لفظ در [ض د] نیست *

آئین فرود آمدن آردو *

خدایو عالم هر چند فراهم آوردن لشکرها کمتر فرماید بیشتر پیروزی جنود هر صوب که پورش بدان^(۱) سو شود در رکاب نصرت اعتصام باشد بل بسیاری از هر ناحیت بکارها باز داشته دستوری همهی نیابند * از هجوم مردم و انبوهی سپاه روزها بسر آمده که لشکری خانه یکدیگر نیالتی تا به بیگانه چه رسد * گیتی خداوند از فروغ بینش گزین طرز پدید آورد^(۲) و گروه‌ها گروه مردم بر آسودند * برخی زمین دلکشا که درازی آن هزار و پانصد و سی گز باشد چنانچه نگاشته آمد شبستان اقبال و دولتخانه و نقارخانه انتظام یابد * و سپس راست و چپ و عقب سیصد گز نشاده گذارند * جز کشکدار اینجا نیارد گذشت * و درین میان بدوری صد گز جانب قول مریم مکانی و گلبدن بیگم و دیگر پارسا گوهوان و شاهزاده دانیال جا گیرند و راستا شاهزاده سلطان سلیم فرود آید و چها شاهزاده شاه مراد * و سپس باندک دوری بیوتات قرار یابد * و بعد از آن^(۳) سی گز گذاشته بهر گوشه گزین چهار سوئی هنگامه آراید * و هر طرفه باندازه پایه پوریا اسرا قرار گیرد * و چوکی داران شبیه و جمعه و پنجشنبه در قلچگاه و از پشنبه و در شبیه دست راست و از سه شبیه و چهارشنبه بدست چپ پایه پایه مشورت اندوزند *

آئین چراغ افروزی *

۱۵

گهیان نوروز^(۴) روشن دل نوردرستی را ایزدپرستی شمارد و ستایش الهی اندیشد * نادان تیره خاطر دادر فرامشی و آذرپرستی خیال کند * خرد پزیر زرق بین نیکو داند * هرگاه نیایش صورتی بر گزندگان طراز شایستگی دارد و نگردن^(۵) را نکوهیده بر شمارند * بزرگداشت این والا عنصر که سرمایه هستی و پایندگی مردم زاد بود * چگونه سزاران نباشد و چرا بدان تباخ خیال در شود * و شیخ شرف الدین منیری چه خوش میگوید هرگاه آفتاب فرو شود اگر با چراغ نهار چه کند * شعله از آن هرچشمه الهی نورست و نشان آن گوهر قدسی * اگر خور و آذر نبوده غذا و دوا از کجا صورت بعثت و چشم بینا به چه کار آمده * آتش این شمع اقبال آسمانی است *

(۱) [ف ا] بدان صوب (۲) [غی د] آورده (۳) [در] فی د [نیست]

(۴) [غی د] چپ مایه مشورت (۵) [ف ا] فیروز (۶) لفظ را در [] نیست

در شرف آفتاب نیمه روز که فروغ جهان را در گیرد سنگین مهره سفید تابناک
 بهندی سورج کرانت گویند (بضم سین و سکون واو و فتح را و سکون جیم و کاف^(۲) و
 را و الف و نون خفی و تائی فوقانی) برابر آفتاب گذارند و لخته پنبه نزدیک دارند •
 از تابش آتش بدو درگیرد • آن آسمانی آذر بکارگاهان بپارند • چراغچیان و مشعلچیان
 و مطبخیان از آن روشنی کار خویش طلبند • چون سال بفرخندگی سپری گردد بتاریکی
 باز ستانند • و آوندی که درونگاهدارند آگن گر نامند (بفتح همزه و کسر کاف فارسی و
 سکون نون و کاف فارسی و سکون را) یعنی آتش دان •
 و نیز سپیدگون سنگی رخشا^(۳) پدید آمد چند کرانت خوانند (بفتح جیم فارسی و سکون
 نون و دال و را) او را مقابل ماه دارند • آب تراوش کند •

چون از روز یک گهری ماند خدیو عالم اگر سوار باشد فرود آید و اگر فزوده بیدار ۱۰
 گردد و از هر نقاب جمال جهان آرا یک سو شده ظاهر را همرنگ باطن گرداند • و چون
 روشنی بخش جهان نور خویش برگیرد خدمتگذاران سعادت گرامی در دوازده لگنهای
 زرین و سیمین کافوری شمعا افروخته در پیشگاه حضور آورند • و یکی از سرایندگان شیوا زبان
 شمع در دست ایزدی سپاس برگذارد و بگوناگون نمط سراید و سپس دعای دولت
 روز افزون بر خواند و انجام سخن بدان کند • گیتی خدیو فدایش و نیاز را پایه برتر نهد و ۱۵
 تازه فروغی در پوزه کند •

و چگونگی شمعدانها و فانوسها از ستایش بیرونست و کارنامههای هنرمندان از نیروی قلم
 افزون • برخی ده منی و زیاده بر سازند و بچندین پیکر بر آریند یک شاخه و دو شاخه و جز آن
 فروغ افزون دیده و زان گردد • و از اختراعات قدسی فانوسی ست به بلندی یک گز آبی • بر بالای
 آن پنج دیگر بر سر هر کدام صورت جانوری • لخته کافوری شمعا به بلندی سه گز زیاده ۲۰
 بریزند و برینه گل گیرند • و برای فروغ افزائی بیرون و درون مشعلها نیز بر افروزند • شب
 اول و دوم و سوم ماه قمری که روشنی کمتر باشد هشت فقیله بر افروزند و از چهارم تا دهم یکیک
 کم گردد چنانچه در دهم که روشنی افزونی گیرد یکی بسند نمایند و تا پانزدهم دهم اما

(۱) [ف ا] نیمه روز • (۲) [ض د] و کسر کاف •

(۳) [ف ا] بفتح همزه و کاف • (۴) [ف ا] و کسر کاف فارسی •

(۵) [ف] سپیدگون • [ض د] سفیدگون • (۶) [ه] رخشا • [فاض د] رخشان •

(۷) این لفظ در [ه] نیست • (۸) [د] از زیر نقاب • (۹) [ف ا] فروغ آرائی •

(۱۰) [ف ا] افزون گرداند • (۱۱) [ف ا] افزون گردید •

و از شانزدهم تا نوزدهم یکدلت افزوده آید و بیستم بر مئوال نوزدهم و در بیست و یکم و بیست و دوم یکدلت افزایند و بیست و سوم بهای بیست و دوم و از بیست و چهارم تا سلخ هشت هفتاد و در هر فقیله یک سیر روغن و نیم سیر لیمو بکار رود * و برخی جا پیستوز^(۲) افزونند و بدل روغن چربی بسوزند * بالداره بزرگی و خوردنی فقیله افزونی و کمی گیرد * و نیز گیتی خداوند برای رهنمونی جویندگان درگاه چراغی برافروخت * پیش دربار ستونی چهل گزی و بیش برافرازند و بشانزده طناب استوار گردد * بر افرازان بزرگ فانوس برافروزند و آنرا آکاس^(۳) دینه گویند (بهمز و الف و کاف و الف و سین و کسر دال و فتح پای تختانی و های مکتوب) * از دور روشنی دهد و پژوهندگان ازو پی بدربار برند و شناسایی جای خویش آیند * پیشتر مردم در پورشها حیرت اندوختن و بمقصد راه نیافتن * و درین کارخانه بسیاری منصب داران و اعدیان و دیگر سپاه خدمت گزینند * و علوفه پیاده از ده هزار و چهار صد دام ریاده و از هشتاد دام کم نیست *

آئین شکوه سلطنت *

عسکه چهارطاقی فرمان روائی نرگه ایزدیت که بی میانجی کوششهای امکانی دست نهاد ایزدی قدرست * اورنگ نشینان فرهنگ انرا بصورت آرائی دل برنهند و آنرا چهره کشای ایزدی فروغ بدارند * لحنه ازان بر می نوبد و آئین روزگار خویش بر می گذارد *

اورنگ بگوناگون پیکر بر سازند مربع و زرین و سیمین و جز آن چهره برافروزد *
چتر^(۴) بگوان مایه جوهر آرایش یابد و کم از هفت نبود *

سایبان بیضی پیکرست به بلندی یک گز و دسته او بهای چتر بزرگست و مانند آن ۲۰ درگیرند * و بوالا گهرها بر آرایند * خدمت گزینان چابک دست آماده دارند و در تابش خورشید برابر گیرند و آنرا آفتاب گیر نیز گویند *
گوکبه چندی در پیشگاه محفل آویزند *

و این هر چهار جز خدیو زمان را شکوه نیفزاید *
قلم بهنگام سواری همراه قور کم از پنج نبود و همواره در غلاف سقر لاط دارند *
۲۵ در جشن و رزم^(۵) برکشایند *

(۱) این لفظ در [فاض] نیست || (۲) [فی د] پنبه سوز ||

(۳) در نسخها و بدل چربی روغن الخ * [ک] و بدرگاه بدل چربی * (۴) [فا] چتر ||

(۵) [ی] هنگام || (۶) [ع] در جشن هر رزم ||

چترتوق از عالم علم است و کوتاهتر ازو و قطا^(۱)ی چند بر افزایند •
 تم^(۲)ن ترق^(۳) بسان چترتوق لیکن ازو درازتر • در علمها این دو را پایه برتر بلند و
 آخرین به بزرگ نوینان اختصاص یابد •
 جهنگ^(۴) (بفتح جیم و های خفی و نون پنجاه و فتح دال^(۵) هندی و های مکتوب)
 هندی علم است •

و یک^(۶) یک ازینها ناگزیر^(۷) نور و در بزرگ هنگامها^(۸) نواوان بر سازند •
 و آنچه در نقارخانه بکار برند کورگه بزبان عرب دمامه گویند و هرچه جفت
 گماهیش بلند آواره گردد •

نقاره بیست^(۹) جفت و کم و زیاد^(۱۰) در نوازش دارند •

دول^(۱۱) چهار ازان به نوا در آید •

گرنای^(۱۲) از زر و سیم و برنج و جز آن بر سازند و کم از چهار نوازند •

سرنای^(۱۳) عجمی و هندی^(۱۴) نوا بصرایند •

نفیر عجمی و تورکی و هندی بود و از هر کدام چند بصرایند •

سنگ^(۱۵) (بکسر سین و نون خفی و کاف فارسی) از مس بسان شاخ گاو انتظام یابد

و درتا را بکار برند •

سنج سه جفت ازان نواخته شود •

پیشتر هرگاه چهار گهری^(۱۶) از شب و همان قدر از روز مانده نواخته شده • اکنون

نخست در نیم شبان که نور افزای جهان رو بفراز نهد و دیگر هنگام پیدائش آن گیتی فرور •

پیشتر ازان بیک گهری جاد و نفسان سحر بردار بنواختن سرنای زمزمه آگهی در دهند و

غفودگان را بیدار گردانند • و پس از یک گهری چاشنی کنند • کورگه را لخته باوار در آورند •

و کرنا و نفیر و دیگر اسباب شکوه را جز نقاره بکار برند و پس از اندک زمانی باز بسرنای

پردازند و به نفیرهای نشاط بخش اصول نگاه دارند • و چون یک گهری دیگر سپری شود

در نقاره نوازی کوشش رود • و همه هنرمندان کاربرد صیت اقبال را بلند گردانند • و

هفت چیز مشهور افزاید نخستین مرسل آغاز مرسل^(۱۷) نماید و آن اصول است خاص •

(۲) [فید] هنگامه

(۱) این لفظ در [فید] نیست

(۳) [ف] بیست و هفت کم و زیاده (۴) [فاضل] زیاده (۵) [ف] گرنای

(۶) [ف] سرنای (۷) [د] سنگ بکسر سین و سکون پای تسمانی الی

(۸) [ف] گرنای

سپس به برداشت پردازد و آن نیز اصول چند است * درین هنگام همگی هنرپردازان
 بنواختن در آیند * پس از آن زیر نمایند و از بلندی به پستی گرایند * دوم سرانگشتن چهار
 اصول اخلاقی ابتدائی شیرازی قلندری نکر قطره و آنرا نفوذ قطره هم گویند * یک گهری
 بدین نظم نشاط الزایند * سوم نواختن خوارزمیهایی باستانی و تازه * خدیو عالم افزون از
 دروست اختراع فرمود * که و مه بدان نشاط اندوزند خاصه جلال شاهی و مهامیر کرکست
 و نوروزی * چهارم بهوش داشتن شادبانه * پنجم پرداختن بعباس دوره ششم توجه باصول
 اذفر که راه بالا نامند و سپس زیر کنند * هفتم مرسل خوارزمی نواخته بموسلی گراید و سپس
 فرو گذاشت نموده بدعای جاوید دولت انجام رساند و باز همه زیر نمایند * و بهار
 دلنشین و اشعار جان نزا برخوانند و کار به پایان برند * و این روش نیز یک گهری
 ۱۰ صورت افزون دها گردد * و پس از آن سرانگشتن هنرپردازی نمایند و یک گهری دیگر باین
 بهجت سپری گردد و بدانش روشی انجام یابد *

خدیو جهان چنانچه در علم موسیقی آن پایه دارد که صاحبان این فن را نبود همچنان
 در مراتب عملی این مشکل آسانما پیش دستی دارند خاصه نقاره دوازی *
 درین کارخانه منصب داران و احدیان و دیگر سپاه خدمت گرای اند * ماهیانه پادگان
 ۱۵ از سیصد و چهل دام زیاده و از هفتاد و چهار کم نبود *

آئین نگین شاهنشاهی *

منشور آرائی هر سه یکی سلطنت بدو روانی گیرد بل هر گروه را در معامله
 ناگزیر * منقوان اورنگ نشینی مولانا مقصود مهرکن کارپرداز کرد * و هرگز سطح
 نوالدی نام گرامی و نیاکان والا تا صاحب ترانی بخط رقاع نگاشت و سپس تنها قدسی
 ۲۰ اسم بخط نستعلیق چهره افزون گردانید * و بکار داد خواهی مکراب آسا انتظام یافت و
 بگرد نام اقدس این بخت نقش پذیرفت *
 راستی موجب رضای خداست * کس ندیدم که کم شد از راه راست

- (۱) [غی د] بیرونست * (۲) [غی د] کتی * (۳) [ف ا] اخلاقی *
 (۴) [د] مکر * (۵) [ف] نجره یا نفوذ * (۶) [ف] نفوذ *
 (۷) [ف ا] و ماهوی کرکست * [غی د] مهاسو کرکست * [د] مهامیر کرکست *
 (۸) [ف ا] باصول اذفره [غی د] اذفره (۹) [د] مرسل سر [یا مهر] زیر خوارزمی * [ف]
 هفتم مرسل بی زیر * [ا] مرسل بی زیر الخ * [غی د] مرسل خوارزمی *
 (۱۰) [ف ا] گهری صورت اندو دها * [غی د] نام گرامی نیاکان *

تمکین مهر دوم از نو بر ساخت * پس از آن مولانا علی احمد دهلوی در نگارش آن دو
سربرداری نمود * گرد خرد از به آرزو تعبیر رود و فرمانی بدو اعتبار گیرد *
بزرگ درو نام والای لیالان نیز بر نوشت * و بسلاطین آفاق قرار گرفت و امروز بهره و کار
ینق الزا * و برای دیگر احکام چهارگوشه مهری باشد به الله اکبر جل جلاله نقش پذیر
شت * و بجبهت شهنشاهی کارها مهری خاص نامزد شد * و برای ختام فرمانی مهری
جداگانه بر ساختند و صورتی چند نگارش یافت *

مولانا مقصود هروی از پرستاران جنت آشنایی بود * رقام و نستعلیق نیکو
می نگاشت * اسطراب و کُره و مسطره چند چنان بر ساخت که کار بدکان را بشکفت
در آورد * و از توجه شاهنشاهی شگرف دست یافت و طراز یکنایی گرفت *
تمکین کابلی در هنگام خود نشو و نما یافت و این صنعت بجای رسانید که نخستین ۱۰
در تنگنای رشک در شد و نستعلیق را از او بر گذرانید *

میر دوست کابلی علیق را بر قاج و نستعلیق پیراسته * اگرچه بدیشان نرسد لیکن
رقام او خوش آیند تر از نستعلیق بود * و در عیارشناسی درست بینش داشت *
مولانا ابراهیم در معیق نگاری شاگرد برادر خود شرف یزدیست لیکن کار از باستانی
اوستادان در گذرانید و رقام و نستعلیق او از کارنامه خوش نویسان جدا نقوان ساخت * ۱۵
تعلیمی گران ارچ شاهنشاهی بنقش لعل جلالی آرایش داد اوست *
مولانا علی احمد دهلوی فولاد را کیم بر او نیاراست * خط شناسان او را درین
صنعت به همتای روزگاران دانند * و از نگارش او اوستاد بر سازند * غیر از تعلیق خطوط
را بولا پایگی رسانید لیکن نستعلیق را پس دافریب آراید * این پیشه را از پدر خود شیخ
حسین بر گرفت و از دید کارگرد مولانا مقصود کشایش یافت و از همه در گذرانید * ۲۰ *

آئین فراش خانه *

جهان آرای صورت و معنی این کارگاه را گزیده محکم و پناز گرمی و سردی و
نگاهبان باران و پیرایه سلطنت انگارد * و آرایش آنرا از شکوه فرماندهی دانسته ایزدی

(۱) [ف] دومین || (۲) این لفظ در [ف ا] نیست || (۳) [ف] گرد و خورد

|| نزو بازو || (۴) [ف ا] شده ||

(۵) [ف] اختتام || (۶) الفاظ و کُره و مسطره در [ف] نیست ||

(۷) [ف] در گذرانید || (۸) [ف] درست ملشی || (۹) [ف] گذرانید ||

(۱۰) [ف] دوشاهی * [ف] نگارش اوشاهی || (۱۱) [ف] کار مولانا || (۱۲) در [ف] نیست ||

BIBLIOTHECA INDICA:

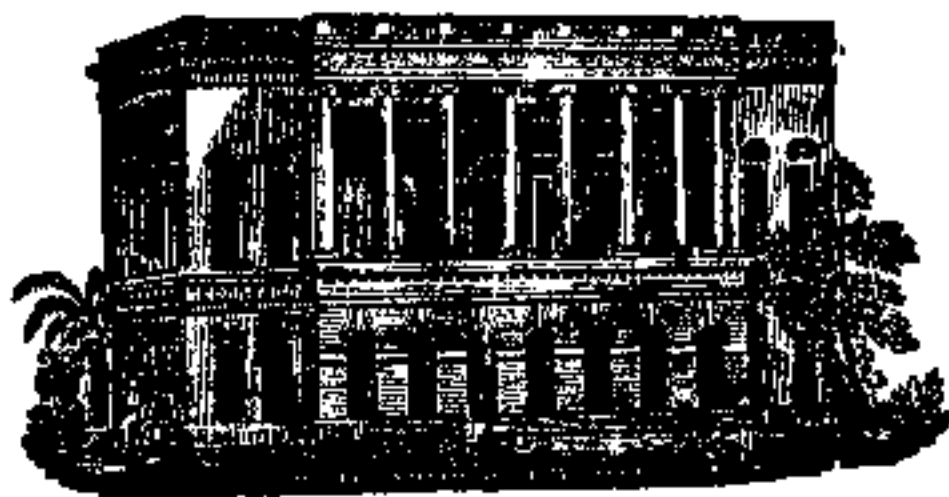
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

NEW SERIES, No. 112.



THE

ĀIN I AKBARĪ,

BY

ABUL FAZL I MUBARIK I 'ALLAMĪ,

EDITED BY

H. BLOCHMANN, M. A.

HEAD MASTER, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS I.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. WENGER, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1867.